

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 11, Winter 2022, 47-65
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.35363.2165

Hegel's Shadow over Contemporaries:
A Critical Review of the Book
Understanding Hegelianism

Muhammad Asghari*

Neda Mohajel**

Abstract

This article reviews the book *Understanding Hegelianism* written by Robert Sinnerbrink and translated by Mehdi Bahrami and edited by Mohammad Mehdi Ardabili. In this article, we will first analyze the content of the text in the book, regardless of its Persian translation, and mention Hegel's role in European philosophy, especially its role in the formation of French structuralist and poststructuralist thought, and then evaluate Persian translation. *Understanding Hegelianism* is one of the best books in our country that can fill the gap caused by Hegelianism in the twentieth century to some extent, although the author of the book is often with his own taste and style of the important French thinker Jacques Lacan, who is part of the thought. It owes itself to Hegel, especially in the sense of "desire," and is one of the book's shortcomings. This article tries to express the advantages and disadvantages of this book with an introduction in order to introduce the author and the importance of his book for the

* Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author), asghari2007@gmail.com

** PhD Student in Contemporary Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran, nmohajel@gmail.com

Date received: 23/09/2021, Date of acceptance: 29/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

reader and to introduce the form and content of the work and analyze the content of the work. Of course, we have also suggested some Persian terms for the Persian translation.

Keywords: Hegelianism, Continental philosophy, German idealism, Modernity, Poststructuralism, Existentialism, Robert Sinnerbrink.

سایه هگل بر سر معاصران: نقد و بررسی کتاب شناخت هگل‌گرایی

محمد اصغری*

ندا محجل**

چکیده

این مقاله به نقد و بررسی کتاب شناخت هگل‌گرایی، نوشته رابرت سینربرینک، با ترجمه مهدی بهرامی به‌ویرواستاری محمد مهدی اردبیلی می‌پردازد. در این نوشته، ابتدا به تحلیل محتوایی متن کتاب صرف‌نظر از ترجمه فارسی آن می‌پردازیم و به نقش هگل در فلسفه اروپایی به‌ویژه نقش او در شکل‌گیری تفکر ساختارگرا و پساساختارگرای فرانسوی اشاره می‌کنیم و سپس به ارزیابی ترجمه فارسی خواهیم پرداخت. کتاب شناخت هگل‌گرایی یکی از بهترین کتاب‌هایی است که در کشور ما می‌تواند خلأ ناشی از هگل‌گرایی در قرن بیستم را تاحدی پر کند، هرچند نویسنده کتاب غالباً با سلیقه و سبکی خاص خود از متفکر مهم فرانسوی یعنی ژاک لکان، که بخشی از اندیشه خودش را مخصوصاً در مفهوم «میل» و ام‌دار هگل است، چشم پوشیده است و این یکی از کاستی‌های کتاب است. این مقاله با بیان مقدمه‌ای به‌منظور معرفی نویسنده و اهمیت کتاب او برای خواننده و معرفی صوری و محتوایی اثر و تحلیل محتوای آن سعی کرده است که محاسن و معایب این کتاب را بیان کند. البته پیش‌نهادهایی برای ترجمه فارسی برخی اصطلاحات آن نیز مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: هگل‌گرایی، فلسفه قاره‌ای، ایدئالیسم آلمانی، مدرنیته، پساساختارگرایی، آگزستانسیالیسم، رابرت سینربرینک.

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)، asghari2007@gmail.com

** دانشجوی دکتری فلسفه معاصر، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، nmohajel@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۸



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

رابرت سینربرینک در بخش نتیجه‌گیری مطلبی شبیه جمله معروف وایتهد درباره افلاطون (کل فلسفه غرب پانوشتی بر افلاطون است) را بیان کرده و آن این است: «حتی به‌طرز می‌توان فلسفه قاره‌ای را مجموعه پی‌نوشت‌هایی درباره هگل نامید» (سینربرینک ۱۳۹۵: ۳۲۳). اجازه دهید در مقدمه این مقاله این جمله نویسنده را کمی بیش‌تر توضیح دهیم. نویسنده این کتاب قید «به‌طرز» را آورده، ولی توضیح نداده که چرا این عبارت را آورده است؛ اگر آن را نمی‌آورد یقیناً پذیرش آن جمله برای خواننده امروزی آسان‌تر می‌شد. دلیل انتخاب عنوان این مقاله یعنی «سایه هگل بر سر معاصران: نقد و بررسی کتاب شناخت هگل‌گرایی» را باید در تأیید و نقد توأمان این جمله سینربرینک جست‌وجو کرد. بی‌شک کم‌تر فیلسوفی در قرن بیستم در مکاتب و جریان‌ها و جنبش‌های فلسفی از قبیل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، مکتب فرانکفورت، فلسفه‌های پسا ساختارگرا و پست‌مدرن، فلسفه‌های تحلیلی، و درنهایت در فلسفه‌های پراگماتیستی آمریکا پیدا می‌شود که از فلسفه هگل و فلسفه هگلی تأثیر پذیرفته باشد. برای مثال، ممکن است گفته شود که فلسفه‌های پراگماتیستی، برخلاف فلسفه‌های قاره‌ای مثل اگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی و پست‌مدرنیسم، کم‌ترین تأثیر را از فلسفه هگلی پذیرفته است، ولی چنین نیست. ریچارد رورتی در کتاب *فلسفه و امید اجتماعی* می‌گوید که با خواندن *پدیدارشناسی روح هگل* و اندیشه‌های جان دیویی از تفکر افلاطونی رهایی یافت (رورتی ۱۳۸۴).^۱ رورتی هم‌نوا با هگل می‌گوید که ما هرگز نمی‌توانیم از زمان و مکان خاص خودمان فرار کنیم و ما فرزند زمان و مکان خودمان هستیم. او می‌نویسد: «ما هرگز از آنچه هگل "کشمکش و کار امر منفی" نامیده نخواهیم گریخت، بلکه فقط می‌گوییم که ما مخلوقات متناهی بچه‌های زمان‌ها و مکان‌های خاص باقی خواهیم ماند» (Rorty 2007: 82). در نتایج پراگماتیسم می‌گوید: «رمانتیسیسمی که هگل وارد فلسفه کرد این امید را تقویت نمود که ادبیات می‌تواند سوژه جای‌گزینی برای فلسفه باشد» (Rorty 1982: 150-151). این همان تقدم فرهنگ ادبی بر فرهنگ فلسفی است که رورتی مدعی است از زمان هگل به بعد به فرهنگ غالب تبدیل شده است. رابرت براندوم نیز خود را هگلی می‌داند و در کتاب *بیان روشن دلایل: درآمدی بر استنتاج‌گرایی* با رویکردی هگلی به تشریح مفاهیم پراگماتیکی — تحلیلی درباره موضوعاتی مثل محتوای مفهومی، قصدیت، بیان و معنا، استنتاج، و غیره پرداخته است. وی درباره رویکرد هگلی‌اش در این کتاب می‌گوید: «دوست من ریچارد رورتی

کار من در این کتاب را گذار از رویکرد کانتی به رویکرد هگلی اندیشه و عمل نامیده است» (Brandom 2000: 33). وی هم‌چنین در این مصاحبه می‌گوید: «من از هگل این ایده را گرفته‌ام که منطق ابزار خودآگاهی سمنتیکی است» (Tesa 2003: 561) و به‌گفته خودش: «سرانجام من از هگل روایت اجتماعی و وابسته به دیدگاهی او را درباره ماهیت بیان (expression) یعنی روشن‌ساختن امر ناروشن را اخذ کرده‌ام» (ibid.: 561-562). البته این پذیرش هگل در پراگماتیسم با نقد برخی اندیشه‌های هگل نیز هم‌راه است که در این‌جا فرصت پرداختن به آن نیست.

هرچند در دهه‌های اولیه قرن بیستم در فلسفه تحلیلی واکنشی انتقادی به تفکر هگلی از طرف فیلسوفانی مثل راسل و مور صورت گرفته است، ولی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم از تفکر هگلی استقبال می‌شود. در حوزه فلسفه تحلیلی کافی است به کتاب *فلسفه تحلیلی و بازگشت تفکر هگلی* نوشته پل ردینگ (۲۰۰۷) نگاه کنیم که نویسنده در آن ادعای بلندپروازانه‌ای را مطرح می‌کند و معتقد است که اگر فلسفه تحلیلی بخواهد مسائل دیرپای خود را حل کند باید به چرخشی هگلی دست بزند. جان مک‌دول و رابرت براندوم هر دو با محتوای این کتاب هم‌دلی کرده‌اند. هم‌چنین، علاوه بر براندوم، ویلفرد سلارز نیز در حال حاضر فیلسوف تحلیلی نوهگلی است که رویکرد «کنش اجتماعی» و اسطوره «امر داده‌شده» را تحت تأثیر اندیشه‌های هگلی مطرح کرده است. برای اجتناب از اطاله کلام شاید بد نباشد بگوییم که در دنیای انگلیسی‌زبان و در میان فیلسوفان تحلیلی متأخر مخصوصاً از دهه ۱۹۹۰ به بعد به‌گفته نوزو^۲ نوعی «رنسانس هگل» (Nuzzo 2011: 2) رخ داده است.

علاوه بر احیای هگل در پراگماتیسم و فلسفه تحلیلی به‌ویژه در آمریکا، هگل و اندیشه او در شرق^۳ مخصوصاً در کشور ژاپن در مکتب کیوتو مخصوصاً در اندیشه‌های نیشیدا کیتارو، تانابه هاجیمه، نیشیتانی کیچی، و نسل سوم مکتب کیوتو نیز از جایگاه والایی برخوردار است. برای مثال، نیشیدا با الهام از فلسفه هگل می‌گوید که واقعیت ذاتاً ماهیتی متناقض دارد. او می‌گوید: «همان‌طور که هگل گفته واقعیت متناقض است و هرچه بیش‌تر و عمیق‌تر به این تناقض می‌اندیشیم آن را واقعیت راستین می‌یابیم» (Heisig 2001: 64).^۴ باتوجه به آنچه گفتیم، نفوذ هگل محدود به فلسفه‌های قاره‌ای نیست؛ نویسنده کتاب با گزینش و سلیقه خود این حوزه را بررسی کرده است، و به‌حق باید گامی فراتر برداشت و گفت که نفوذ هگل جهانی است. البته خود سینزبرینک در «پیش‌گفتار» و در صفحات

آغازین «مقدمه» و در قسمت «نتیجه» به‌گفته خودش «اشاراتی کوتاه به نوهگل‌گرایی تحلیلی» (سینربرینک ۱۳۹۵: ۴۵) می‌کند و به نفوذ هگل در بین فلسفه‌های پساتحلیلی معاصر و نیز پراگماتیسم آمریکایی اذعان می‌کند، ولی در کتاب خود بخش مستقلی را به این موضوع اختصاص نمی‌دهد. از دیگر سو، یکی از سرشناس‌ترین متفکران هگلی در سنت پسااختارگرایی فرانسوی یعنی ژاک لکان را از قلم انداخته است، هرچند اشاراتی نیز به او دارد و به نظر می‌رسد که مترجم و ویراستار محترم کتاب، با وقوف به این غفلت، «مقدمه مترجم» را فرصتی خوب برای پرکردن این خلأ یافته‌اند تا به تشریح هگل‌گرایی لکان بپردازند.

۲. معرفی کلی اثر و مشخصات صوری آن

کتاب شناخت هگل‌گرایی نوشته رابرت سینربرینک در سال ۲۰۰۷ از سوی انتشارات Acumen منتشر شده است. ترجمه فارسی این کتاب به‌دست مهدی بهرامی با ویراستاری محمدمهدی اردبیلی که متخصص حوزه هگل هستند از طرف انتشارات لاهیتا در پاییز ۱۳۹۵ روانه بازار فلسفی ایران شده است. این کتاب نقش ایجابی و سلبی هگل در تکوین فلسفه‌های قاره‌ای مثل اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی، و فلسفه‌های پست‌مدرن را به‌ویژه در دو کشور فلسفه‌خیز اروپایی یعنی آلمان و فرانسه تشریح و تبیین می‌کند. عکس روی جلد کتاب با تصویر هگل و نگاه مبهم و رازآلود او در این تصویر گویی حرف‌های ناگفته برای معاصران دارد. این کتاب ۳۸۶ صفحه‌ای با «یادداشت نویسنده برای ترجمه فارسی» آغاز شده و سپس مترجم با افزودن «مقدمه مترجم» به نقش هگل در اندیشه فلسفی فرانسه در قرن بیستم پرداخته است؛ در ادامه، «پیش‌گفتار» و «مقدمه» خود سینربرینک را می‌خوانیم که در آن‌ها هدف خود را از نگارش این کتاب بیان کرده است. این کتاب در سه بخش و هر بخش شامل چند فصل به تشریح تفکر هگلی در قرن بیستم در اروپا به‌ویژه فیلسوفان آلمانی و فرانسوی می‌پردازد. بخش اول با عنوان «ماجراهای هگل‌گرایی» در یک فصل به «معرفی ایدئالیسم هگلی» و واکنش انتقادی آن به فلسفه کانت و در فصل دوم با عنوان «ماجراهایی در هگل‌گرایی» به هگل‌گرایی راست و چپ نزد فیلسوفان پسا‌هگلی اختصاص یافته است. در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که نویسنده خواسته است برای ورود به مبحث اصلی، یعنی دو بخش بعدی، بخش اول را به‌مثابه مقدمه‌ای برای ورود به بخش دوم و سوم تمهید کند. سینربریک بخش دوم را در ۸۴ صفحه فارسی به «هگل‌گرایی آلمانی»

اختصاص داده است تا با تکیه بر عناصر بنیادین فلسفه هگل، به ویژه در دو سنت مارکسیسم هگلی و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت، تاریخچه‌ای از هگل‌گرایی و مفاهیم هگلی مثل شیء‌وارگی، روشن‌گری، و به رسمیت‌شناسی و غیره در آلمان را نزد فیلسوفانی مثل لوکاچ، هایدگر، آدورنو، هابرماس، و هونت بیان کند. بخش سوم، «هگل‌گرایی فرانسوی»، که حجیم‌ترین بخش کتاب است (۱۰۸ صفحه فارسی) به توصیف و تبیین مضامین هگلی و نقد هگل‌گرایی در فلسفه‌های فرانسوی فیلسوفانی مثل دلوز، دریدا، مرلوپونتی، سارتر، باتای، و دیگران اهتمام ورزیده است. خود نویسنده دلیل حجم بیش‌تر این بخش را در اولین جمله چنین بیان می‌کند: «از اهمیت مضامین هگلی و نقد هگل‌گرایی برای فلسفه فرانسوی مدرن هرچه بگوییم کم گفته‌ایم» (همان: ۲۱۷). در نهایت، در قسمت نتیجه‌گیری کوتاه شش صفحه‌ای به «آینده هگل‌گرایی» اشاره می‌کند و در این قسمت به نفوذ هگل در سنت پساتحلیلی و سنت پراگماتیستی آمریکایی نیز اذعان می‌کند. جان کلام نویسنده در این قسمت این است که کل فلسفه قاره‌ای پانوشتی بر اندیشه هگلی است. در پایان، بخشی را به مطالعه بیش‌تر منابع و کتاب‌هایی اختصاص می‌دهد و به برخی متون اشاره می‌کند که خواندن آن‌ها را برای فهم جریان‌های پیچیده هگل‌گرایی مفید می‌داند. در پایان، فهرست منابع و واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و برعکس و نمایه از طرف مترجم و ناشر بر غنای صوری کتاب افزوده است.

اجازه دهید مطالبی را نیز درباره نویسنده کتاب بیان کنیم. رابرت سینزبرینک (Robert Sinnerbrink) اکنون عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه مک‌کواری واقع در سیدنی استرالیا است. او در سال ۲۰۰۲ از رساله دکتری خود در رشته فلسفه با عنوان *هگل، هایدگر، و متافیزیک مدرنیته* دفاع کرد. حوزه‌های موردعلاقه او در فلسفه عبارت‌اند از: فلسفه قاره‌ای، فلسفه فیلم، نظریه انتقادی، زیبایی‌شناسی، رمانتیسیسم، هایدگر، و فلسفه علوم اجتماعی. آخرین پژوهش او از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ (تا امروز) درباره تجربه اخلاقی در سینما و فیلم است. وی هم‌چنین عضو هیئت تحریریه *مجله فیلم - فلسفه* است. او تاکنون پنج کتاب منتشر ساخته است: *شناخت هگل‌گرایی* (۲۰۰۷)، *اخلاق سینمایی: تشریح تجربه اخلاقی از طریق فیلم* (۲۰۱۶)، *فلسفه‌های جدید فیلم: تصاویر اندیشیدن* (۲۰۱۱)، *نقد امروزی* (۲۰۰۶)، *به رسمیت‌شناسی، کار، و سیاست* (۲۰۰۷). سینزبرینک هم‌چنین تاکنون حدود چهل مقاله (و حدود ده مقاله درباره هگل) در زمینه‌های تخصصی گفته شده چاپ کرده است.^۵

۳. تحلیل بیرونی و خاستگاه اثر و مؤلف

کتاب *شناخت هگل‌گرایی* در اوایل این قرن زمانی منتشر می‌شود که موجی از هگل‌پژوهی در آمریکا، اروپا، آسیا، و استرالیا شروع شده است، هرچند هگل‌پژوهی در فلسفه‌های اروپایی نسبت به سایر فلسفه‌ها پیش‌گام است. کتاب‌هایی که در اوایل این قرن منتشر شد گواهی بر این مدعاست، برای مثال *هگل و فلسفه قاره‌ای معاصر* به‌ویراستاری دنیس کینگ کینان که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد.^۶ این کتاب قطعاتی از فیلسوفان هگلی از ژان وال تا ژان لوک نانسی را شامل می‌شود. هم‌چنین کارهای ژیک دربارۀ هگل از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۸ نمونه دیگری است که نویسنده کتاب *شناخت هگل‌گرایی* مقاله‌ای نیز دربارۀ تحلیل ژیک از اندیشه هگلی دارد.^۷ بی‌شک نویسنده کتاب از این فضای هگل‌گرایی نوین تأثیر پذیرفته است.

۴. تحلیل درونی و محتوایی اثر

چنان‌که گفته شد، در دو دهه اخیر موجی از هگل‌گرایی در بسیاری از کشورها به‌وجود آمده است. حتی اندیشه‌های فمینیستی امروزی نیز به‌سراغ هگل رفته‌اند.^۸ باتوجه‌به این امر، جا دارد به تحلیل محتوایی این اثر بپردازیم تا هم گزارشی اجمالی از آن و سوگیری نویسنده و هم نگاهی به قلم مترجم در برگردان فارسی آن داشته باشیم. این کتاب دارای یک مقدمه و سه بخش و هر بخش دارای دو یا بیش از دو فصل است و با نتیجه‌گیری به‌پایان رسیده است.

در مقدمه سینربرینک به جایگاه هگل در اندیشه مدرن و درعین‌حال هم به ستایش هگل و هم ابراز تنفر فیلسوفان (مثل شوپنهاور و دیگران) از او اشاره می‌کند (همان: ۵۱). وی به تفسیرهایی مختلف از هگل در قرن بیستم در آلمان و فرانسه اشاره اجمالی دارد و هدف کتاب را چنین بیان کرده است:

هدف کتاب همانا نشان‌دادن این مسئله است که بخش اعظم فلسفه اروپایی متأخر با نقد و از آن خودسازی توأمان اندیشه هگلی شکل گرفته است. حتی می‌توان تاریخ فلسفه «قاره‌ای» را به‌منزله مجموعه پیچیده از واکنش‌ها به فهم هگل فهم کرد (همان: ۵۳).

نویسنده به جایگاه پروژه هگل در بافت و زمینه و زمانه روشن‌گری و نقد فلسفه کانت اشاره می‌کند و معتقد است که هگل همانند هم‌عصران خود با دیده‌ی خوش‌بینی به تحولات در حال وقوع در عرصه‌ی تاریخ و سیاست و جامعه‌ی آلمان آن زمان می‌نگریست. اما در عین حال که از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ خرسند بود، به محدودیت‌های عقل روشن‌گری نیز واقف بود. بدین جهت *پدیده‌شناسی روح هگل* را نماد «اودیسه‌ی آگاهی در سفر به سوی خودشناسی فلسفی و تاریخی» می‌داند. نویسنده سفر آگاهی روح را هنوز سفر دراماتیک خود ما می‌داند (همان: ۶۵). بخش اول با عنوان «ماجرای هگل‌گرایی» در دو فصل با عنوان «معرفی ایدئالیسم هگلی» و «ماجرای هگل‌گرایی» تدوین شده است. نویسنده در فصل اول این بخش با تحلیل آگاهی روح و سیر آن برای رسیدن به شناخت مطلق سعی دارد مفاهیم مهمی مثل به‌رسمیت‌شناسی (recognition) با تکیه بر دیالکتیک خواجه و برده، مفهوم آگاهی ناشاد، مفهوم (Begriff) در علم منطق، تاریخ و آزادی و مدرنیته و ایدئالیسم هگلی در بریتانیا را به‌عنوان واژه‌های کلیدی یا به‌گفته‌ی نویسنده «نکات کلی عناصر بنیادین پروژه فلسفی هگل» یا این ایدئالیسم هگلی بیان کند؛ در فصل دوم می‌کوشد این مفاهیم یا عناصر بنیادین را با بحث درباره‌ی اردوگاه هگلی‌های چپ و راست آغاز کند و در ادامه به ازهم‌گسیختگی مکتب هگلی در بستر تاریخی اشاره می‌کند. ولی سینربرینک بر این باور است که مسئله اصلی فلسفه هگل از منظر هگلی‌های راست و چپ این سؤال بود:

آیا فلسفه هگل در دست‌یافتن به نوعی آشتی شبه‌دینی با واقعیت اجتماعی و تاریخی موجود موفق بوده است (دیدگاه هگلیان راست) یا آیا فلسفه هگل ورای نوعی آشتی دینی (نوعی رازورزی) به شکلی از دگرگون‌سازی واقعیت، از حیث اجتماعی و سیاسی، اشاره می‌کرد تا بدین طریق آزادی عقلانی ما را محقق سازد (موضع هگلیان چپ) (همان: ۱۰۶).

اگر بخواهیم پیوندی بین این دو جناح برقرار سازیم، باید پیوندی میان دین، فلسفه، و سیاست برقرار کنیم. تفسیر دینی و تفسیر سیاسی و تفسیر ماتریالیستی از هگل از سوی فیلسوفانی مثل کی‌یرکگور و مارکس زمینه را برای هگل‌گرایی آلمانی و هگل‌گرایی فرانسوی در قرن بیستم فراهم ساخته که موضوع بخش دوم کتاب است.

بخش دوم با عنوان «هگل‌گرایی آلمانی» به بررسی هگل‌گرایی در شاخه‌ی مارکسیسم و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت به‌ویژه تفسیر لوکاخ از هگل و نیز در قسمت دوم این

بخش به تفسیر پدیدارشناختی هایدگر از فلسفه هگل می‌پردازد. لوکاچ بر این باور است که دیالکتیک ایدئالیستی هگل باید شالوده‌ای ماتریالیستی - تاریخی داشته باشد و لوکاچ از مفهوم شیء‌وارگی برای تفسیر هگل استفاده می‌کند.

در قسمت بعدی به تحلیل اگزیستانسیالیستی هایدگر از هگل می‌پردازد؛ هگل یکی از متفکرانی است که هایدگر در هستی و زمان نقد می‌کند و دیدگاه او دربارهٔ زمان را به پرسش می‌کشد و معتقد است که «برداشت متافیزیکی «عامیانه» از زمان به منزلهٔ توالی نامتناهی ناپیوستهٔ اکنون‌ها یا ممن‌های حال را پذیرفته است (همان: ۱۴۵). سپس به تفسیر هایدگر از کتاب *پدیدارشناسی روح هگل* و مفاهیمی مثل خودآگاهی و مفهوم تجربه اشاره می‌کند.

هم‌چنین در فصل چهارم به مسئلهٔ روشن‌گری و استیلا و ناین‌همانی و دیالکتیک منفی آدورنو می‌پردازد و مثل تحلیل‌های پیشین می‌کوشد نشان دهد که فیلسوفانی مثل آدورنو، هابرماس، و هونت با نقد هگل سعی کرده‌اند برخی مفاهیم فلسفهٔ هگل را از آن خود سازند و از آن خودسازی هگل نه تنها مضمون این بخش بلکه مضمون تمامی فصول این کتاب است. نویسندهٔ کتاب *دیالکتیک منفی آدورنو* را نفی تمامیت‌خواهی اندیشهٔ هگلی می‌داند که با تأکید بر «نا - این‌همان» (the non-identical) مقدمهٔ ظهور ساختارشکنی دریدا را فراهم می‌سازد (همان: ۱۷۷).

فصل پنجم به بررسی مفهوم هگلی «به‌رسمیت‌شناسی» و بیناسوبژکتیویته نزد هابرماس و هونت اشاره دارد و در این قسمت نویسنده با اشاره به نقدهای مدرنیته و الهام‌بخشی هگل نزد این فیلسوفان سعی دارد نشان دهد که به‌رسمیت‌شناسی متقابل ویژگی اصلی هویت اجتماعی است (همان: ۱۸۷). این موضوع را در تیتراصفحهٔ بعد یعنی در صفحهٔ ۱۸۸ با عنوان «هگل در مقام فیلسوف مدرنیته» تحلیل می‌کند. این مفهوم کلیدی‌ترین مفهوم این قسمت از کتاب را تشکیل می‌دهد.

بخش سوم با عنوان *هگل‌گرایی فرانسوی* با بیش‌ترین حجم (۲۰۸ صفحه) در سه فصل به تحلیل ارزیابی انتقادی هگل و از آن خودسازی هگل نزد برخی فیلسوفان اختصاص یافته است: ژان وال، ژان هیپولیت، و الکساندر کوژو به‌عنوان مفسران اولیه و اصلی هگل در فرانسه؛ ژان پل سارتر، موریس مرلوپونتی، سیمون دوبوار به‌عنوان مفسران اگزیستانسیالیست و پدیدارشناس و مارکسیست؛ و درنهایت ژیل دلوز و ژاک دریدا به‌عنوان مفسران پست‌مدرن هگل. سینربرینک بر این باور است که هرچه دربارهٔ نقش و نفوذ هگل در بین فیلسوفان

یادشده بگوییم کم گفته‌ایم. آگاهی ناخشنود و به رسمیت‌شناسی از ژان وال تا ژاک دریدا در کانون اندیشه‌های هگلی و ضد هگلی فرانسوی در اواخر قرن بیستم قرار دارد. نویسنده الکساندر کوژو را پرآوازه‌ترین هگلی فرانسوی می‌داند که خوانش اگزیستانسیالیستی و مارکسیستی خشونت‌باری از هگل ارائه داده است. نویسنده کتاب می‌نویسد:

با خوانش بسیار بدیع کوژو از هگل باید با درجه‌ای از احتیاط برخورد کرد ... انفجار متون هگل از سوی کوژو محصول ترکیب غیرمتعارف مارکسیستی و هایدگری از سوی وی بود که به خوانش وی از دیالکتیک ارباب/ بنده هگل ابعادی هم انقلابی و هم اگزیستانسیالیستی بخشید (همان: ۲۳۳).

در ادامه، به دو مسئله ناشی از قرائت کوژو از هگل اشاره می‌کند: اول، رابطه ارباب/ بنده هگل را به منزله نوعی نظریه انسان‌شناختی - تاریخی در پیشرفت تاریخی انسان ارائه می‌دهد تا به به رسمیت‌شناسی متقابل در پایان تاریخ برسد؛ و دیگر این که بین خودآگاهی و میل به به رسمیت‌شناسی نوعی دور وجود دارد، چون از یک سو هدف از نبرد به رسمیت‌شناسی است و از سوی دیگر، به رسمیت‌شناسی به قصد ظهور خودآگاهی است (همان: ۲۳۹-۲۴۰). اما هگلی که تا این جا در بخش سوم به او اشاره شد هگل قبل از جنگ جهانی دوم است. در فصل هفتم کتاب به تشریح هگل بعد از جنگ در بین اگزیستانسیالیست‌ها و مارکسیست‌های نام‌برده می‌پردازد. مسئله کلیدی در این قسمت مسئله دیگری (other) است که سارتر با ستایش از هگل در این که نشان داده خودآگاهی من مستلزم وجود دیگری است معضل خودتنهانگاری هوسرلی را رفع می‌کند، ولی شأن دیگری را به مرتبه معرفت‌شناختی نه هستی‌شناختی فرومی‌کاهد و این نقد سارتر به هگل است (همان: ۲۵۴) و سارتر از آن به «خوش‌بینی معرفت‌شناختی» هگل یاد می‌کند. سیمون دوبوار نیز با رویکرد فمینیستی به سراغ هگل رفته و معتقد است که در دیالکتیک ارباب/ بنده این فیلسوف فمینیست معتقد است که زن به عنوان سوژه دیگری همواره در نبرد برای به رسمیت‌شناسی از جانب مرد بوده است. مرلوپونتی نیز عمیقاً فیلسوفی هگلی است، ولی درصدد به‌روزرسانی اندیشه او بود. مرلوپونتی صراحتاً می‌گوید: «همه ایده‌های بزرگ فلسفی قرن گذشته - فلسفه‌های مارکس و نیچه، پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم آلمانی، و روان‌کاوی - بنیان‌های نخستینشان را در هگل داشته‌اند» (همان: ۲۶۹). اما در مقابل، دیالکتیک هگل را بی‌پایان می‌داند که دیگر به شناخت مطلق به عنوان ایستگاه پایانی نمی‌رسد.

سینربرینک در نهایت در فصل هشتم به «واسازی هگل‌گرایی: دلوز، دریدا، و مسئله تفاوت» می‌پردازد و بیش از همه از دو فیلسوف پست‌مدرن و پسا‌ساختارگرا به نام ژیل دلوز و ژاک دریدا یاد می‌کند. او معتقد است که از دهه ۱۹۶۰ دیالکتیک هگلی به‌عنوان پروژه‌ای فلسفی نیازمند ساختارشکنی و دگرگونی اساسی است (همان: ۲۸۱). در این دوره دشمنی پست‌مدرنیست‌ها با هگل بیش از همه فیلسوفان دیگر که تاکنون مطرح شد آشکار می‌شود. دلوز با انتشار کتاب *تفاوت و تکرار* می‌خواست هگل‌ستیزی خویش را نشان دهد و بنابراین معتقد بود که «تفاوت و تکرار جای امر این‌همان و سلبی یعنی جای این‌همانی و تناقض را گرفته‌اند» (همان: ۲۸۲). دلوز روی شانه‌های نیچه می‌ایستد و به جنگ دیالکتیک هگلی می‌رود و در کتاب *نیچه و فلسفه* ادعا می‌کند کل فلسفه نیچه علیه هگل هدف‌گیری شده است. دریدا نیز با خوانشی لویناسی از هگل نشان می‌دهد که هگل نسخه جامعی از «متافیزیک حضور» را مفصل‌بندی می‌کند، ولی درعین حال چهارچوبی برای ساختارشکنی یا واسازی سنت متافیزیکی غرب فراهم می‌سازد. کتاب *ناقوس مرگ* دریدا به‌گفته سایمون کریچلی «نشان‌گر تسلط مؤلف در هگل‌پژوهی است» (دریدا و دیگران ۱۳۹۱: ۲۷).^۹ دریدا هم‌صدا با دلوز، مرلوپونتی، و آدورنو می‌گوید که دیالکتیک هگلی از متافیزیک ناظر بر این‌همانی و نظام بسته‌اندیشه به اندیشه ناظر بر تفاوت و گشودگی به روی دیگری دگرگونی می‌یابد (همان: ۳۱۸). در بخش پایانی، در قسمت نتیجه‌گیری با عنوان «آینده هگل‌گرایی»، ضمن اذعان به نفوذ تفکر هگل در عصر حاضر، بر این باور است که فهم روشن از ماهیت متناقض و تعارض‌آمیز هگل‌گرایی به تکوین گفت‌وگوی سازنده بین چشم‌اندازهای مختلف در اندیشه اروپایی معاصر منجر می‌شود.

۵. محاسن و معایب

اجازه دهید قبل از این‌که به سراغ ترجمه فارسی کتاب برویم، به محاسن و معایب کتاب نیز نظری اجمالی بیندازیم:

۱. قلم روشن و گویای سینربرینک خواننده را میخ‌کوب می‌کند تا مطالب کتاب را تا آخر ادامه دهد و بنابراین زبان روشن و گویای این کتاب هم در انگلیسی و هم در فارسی فهم مطلب را در ذهن خواننده تسهیل می‌کند. البته بی‌شک ترجمه روشن و روان مترجم و ویراستاری خوب این متن به‌دست محمدمهدی اردبیلی، که خود از هگل‌شناسان خوب کشورمان هستند، کتاب را در ردیف ترجمه‌های خوب قرار داده است؛

۲. بخش «برای مطالعهٔ بیش‌تر» و «متون اصلی» و کتاب‌شناسی پایان کتاب برای کسی که در حوزهٔ هگل‌شناسی پژوهش می‌کند بسیار سودمند است؛
۳. توضیحات پایین صفحه از مترجم و ویراستار فارسی کتاب کمک می‌کند تا برخی اصطلاحات فنی و دشوار هگل مثل آوفهبونگ (Aufhebung) هم‌راه با توضیح مفصل معادل‌های فارسی و لاتین در حد یک صفحه در صفحهٔ ۵۲، اصطلاح کلیدی Begriff (مفهوم) و توضیحات پانوش در صفحهٔ ۷۹، اصطلاح aporia در پانوش صفحهٔ ۱۸۱ و ۱۸۲ و ... برای خواننده هم‌چون چراغ‌قوه‌ای عمل کنند تا بتواند در زمینه‌های مختلف فلسفی هگل‌گرایی معناهای خاص آن‌ها را دریابد. اگر به منابع معتبری که مترجم و ویراستار محترم در توضیح این اصطلاحات ارجاع داده‌اند نگاه کنیم، هرچه بیش‌تر به درگیری فکری آن‌ها با روح متن کتاب پی خواهیم برد؛
۴. یکی از معایب محتوایی این کتاب از قلم‌افتادن هگل‌گرایی لکان و فوکوست که باید در قسمت هگل‌گرایی فرانسوی گنجانده می‌شد، ولی باید اذعان کرد که آوردن مقدمهٔ مترجم این خلأ را تا حدی جبران کرده است. به نظر نگارنده، مترجم و ویراستار کتاب به این نقص مهم پی برده‌اند. البته ماتیو شارپ نیز در نقد کتاب هگل‌گرایی به این موضوع اشاره کرده است؛^{۱۰}
۵. این کتاب فهرست تفصیلی ندارد. برای مثال در فصل اول هشت عنوان فرعی برای تدوین فصل اول قید شده که در فهرست تنها اسم فصل یعنی «معرفی ایدئالیسم هگلی» آورده شده است؛
۶. آوردن واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی و برعکس از دیگر محاسن این کتاب است. البته آوردن معادل لاتین اسامی اشخاص، عبارات، و مفاهیم در زیر صفحهٔ مربوطه نیز به این حسن می‌افزاید؛
۷. اما شاید خلاصه‌کردن هر فصل در آخر همان فصل از مزیت‌های خوب این کتاب باشد که فهم مطلب را برای خواننده بسیار آسان می‌کند.

۶. نظم منطقی اثر

کتاب سینزبرینک هم سیر تاریخی پذیرش و نقد هگل‌گرایی را از اوایل قرن بیستم تا اواخر قرن بیستم در آلمان و فرانسه با اشاره‌ای گذرا به هگل‌گرایی در کشورهای دیگر و نظم

زمانی و تاریخی نشان می‌دهد و هم این‌که رویکرد سلبی و ایجابی به فلسفه را دوشادوش هم در فرانسه و آلمان نزد فیلسوفان این دو کشور بیان می‌کند. ازدیگرسو، بخش‌بندی و فصول هر بخش نیز کار خواندن منظم نفوذ هگل‌گرایی در قرن بیستم را برای خواننده علاقه‌مند به هگل آسان می‌کند. این کتاب یکی از بهترین کتاب‌ها درباره هگل‌گرایی معاصر محسوب می‌شود که طیف بسیار وسیعی از ایده‌ها و مباحث کلیدی را برای پژوهش‌گر حوزه فلسفه و علوم اجتماعی فراهم می‌کند. به‌سنخ دیگر، تقریباً در هر صفحه این کتاب برای دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری فلسفه چندین موضوع برای پژوهش در قالب پایان‌نامه و رساله مطرح شده است. برای مثال خواننده می‌تواند دیالکتیک هگلی را از منظر دلوز یا دریدا به‌عنوان موضوع پژوهش دانشگاهی خود انتخاب کند.

۷. زبان کتاب

بی‌شک متن روان و ساده انگلیسی کتاب کار را برای مترجم آسان ساخته است و ازدیگرسو نباید غافل شد که مترجم در کنار خود ویراستار هگل‌شناس را دارد و بنابراین در انتخاب واژه‌ها و اصطلاحات تا حد زیادی معادل‌گذاری‌های خوبی را انجام داده‌اند. ارجاع درون‌متنی «APA» در کل متن رعایت شده است و پی‌نوشت‌ها به آخر کتاب انتقال یافته‌اند و پانوشت‌های مترجم زیر هر صفحه آورده شده است.

۸. اعتبار منابع و کفایت آن‌ها

از آن‌جاکه نویسنده درباره هگل مقالاتی نیز منتشر ساخته است، به‌خوبی به منابعی که استفاده کرده واقف بوده و در زمان انتشار این کتاب در سال ۲۰۰۷ از جدیدترین کتاب‌های منتشرشده در آن زمان بهره برده است (استفاده نویسنده از کتاب هگل، *ایدئالیسم، و فلسفه تحلیلی* راکمور به‌سال ۲۰۰۵). هم‌چنین ارجاع نویسنده به متون اصلی هگل و فیلسوفان هگلی یا ضد هگلی کاملاً در منابع مورد استفاده او در این کتاب مشهود است. از منظر دقت در استنادات و ارجاعات و رعایت امانت نیز شاهدیم که سینربرینک برای بیان مقصود خود عین نقل قول‌ها را می‌آورد و سپس تفسیر می‌کند. مترجم نیز بنابر اقتضای مطلب عباراتی را داخل کروشه (مثلاً در صفحه‌های ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، و در بیش‌تر صفحه‌ها) آورده است تا فهم مطلب را برای خواننده تسهیل کند.

۹. وضعیت نقد و بررسی و تحلیل‌های علمی اثر

از آن‌جا که سینربرینک در رساله دکتری خود بخشی را نیز به تحلیل هگل از هایدگر اختصاص داده است، رویکرد هگلی نویسنده مشهود است، ولی سعی دارد سفر فکری خویش را از هگل و سپس از طریق هگلی‌های راست و چپ به قرن بیستم برساند و در فلسفه قاره‌ای نیز دو کشور آلمان و فرانسه را انتخاب می‌کند تا رویکرد سلبی و ایجابی (از آن خود سازی تفکر هگل) به هگل را نزد فیلسوفانی مثل آدورنو، هابرماس، کوژو، و مرلوپونتی در جنبش‌های پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، و پساساختارگرایی، و ... تحلیل کند. اما با وجود کثرت متفاوت و متعارض اندیشه‌های هگلی فیلسوفان آلمانی و فرانسوی در این کتاب، انسجام مطالب با رویکرد سلبی و انتقادی نویسنده حفظ شده است. زمانی این انسجام را می‌بینیم که سینربرینک از «آینده هگل‌گرایی» در پایان کتاب بحث می‌کند و مسیر پریچ‌وخم و دشوار تفکر اروپایی را تلویحاً مسیر هگلی می‌داند.

۱۰. میزان نوآوری اثر و امروزین بودن محتوای آن

نوآوری خاصی که می‌توان در این کتاب دید این است که شاخه‌های هگلیان چپ و راست را در فلسفه قاره‌ای در سراسر قرن بیستم از ابتدای قرن تا انتهای آن نزد فیلسوفان ردیابی کرده است و به نفوذ هگل‌گرایی در فلسفه‌های پساتحلیلی و پراگماتیکی آمریکایی نیز اشاره کرده و در واقع این کتاب «رنسانس هگلی» را در ابتدای قرن بیست و یکم بشارت می‌دهد. بنابراین، جمله نه‌چندان قاطع او که «حتی به‌طنز می‌توان فلسفه قاره‌ای را مجموعه پی‌نوشت‌هایی درباره هگل نامید» (سینربرینک ۱۳۹۵: ۳۲۳) چیزی در جهت تأیید این رنسانس است.^{۱۱}

۱۱. میزان انطباق عنوان و محتوا

عنوان کتاب یعنی شناخت هگل‌گرایی (*Understanding Hegelianism*) در وهله اول این تلقی را به ذهن خواننده القا می‌کند که می‌کوشد عناصر و مفاهیم و رویکردهای هگلی را صرف‌نظر از مکاتب و جریان‌های فلسفی تشریح کند، ولی وقتی متن را می‌خوانیم می‌بینیم که مراد «نفوذ» و «از آن خودسازی» تفکر هگلی نزد فیلسوفان اروپایی در مکاتب و جریان‌های فلسفی بزرگ قرن بیستم مثل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، و پساساختارگرایی است و از این رو اگر عنوان کتاب «آشنایی با هگل‌گرایی در فلسفه‌های اروپایی» بود، بهتر

می‌توانست محتوا و عنوان را به هم نزدیک سازد؛ از همه مهم‌تر فهرست مطالب گویای این عنوانی است که نگارنده انتخاب کرده است تا عنوان خود نویسنده. به‌رحال به‌نظر می‌رسد که با وجود محتوای پربار و غنی کتاب و اطلاعات بسیار ارزش‌مندی که به خواننده داده می‌شود، انطباق عنوان و محتوای کتاب کاملاً امری حاشیه‌ای می‌شود. بنابراین شاید این انطباق محتوا و عنوان در ترجمه فارسی در قالب عبارت معترضه در داخل پرانتز بر روی جلد جبران شود.

۱۲. میزان دقت در کاربرد اصطلاحات تخصصی

بی‌شک استفاده دقیق نویسنده از اصطلاحات هگلی در متن کاملاً با روح هگل‌گرایی فیلسوفان هگلی تناسب دارد و از این‌رو نگارنده با توجه به احاطه نویسنده به هگل درباره این موضوع چون و چرا نخواهد کرد، اما هر چند مترجم فارسی در گزینش عبارات و اصطلاحات و معانی آن‌ها دقت و وسواس علمی خوبی به خرج داده است، ولی به‌نظر می‌رسد که در برخی جاها معادل فارسی برخی اصطلاحات چندان روشن نباشد. برای مثال، در صفحه ۱۶ در اواسط پاراگراف دوم اصطلاح «نارسیسیس‌گونه» (narcissistic) مناسب نیست، چون واژه «نارسیسیس» یا نارسیسیسم (narcissism) به معنای «خودشیفتگی» است و اگر عبارت «خودشیفته‌وار» به جای «نارسیسیس‌گونه» گذاشته شود بهتر خواهد بود، چون هر دو ترکیب فارسی‌اند.

۱۳. نیازهای جامعه و کتاب حاضر

یکی از نیازهای فلسفی برای جامعه امروز این است که پژوهش‌گران و محققان باید در حیطه پژوهش فلسفی به دنبال به‌کارگیری اندیشه‌های فیلسوف گذشته در بافت امروزی یا به‌روزرسانی آن اندیشه برای حل معضلات فکری عصر حاضر باشند. از این‌رو، هر چند توقف در نظام فکری فیلسوفی مربوط به صد یا دویست یا چندین سده قبل بدون وصل کردن اندیشه او به مسائل روز فی‌نفسه ارزش‌مند است، ولی ارزش فی‌نفسه بدون ارتباط با مسائل روز جامعه فلسفی امروز چندان مفید نخواهد بود. اما کتاب شناخت هگل‌گرایی از کتاب‌هایی است که سیر به‌روزشدگی اندیشه هگل را از زمان هگل تا امروز نزد فیلسوفان اروپایی در مکاتب مختلف نشان می‌دهد. برای مثال، امروز فیلسوفی به‌نام

رابرت براندوم از فیلسوفان تحلیلی هگلی است و یا رورتی از اندیشه هگل برای طرح مباحث نئوپرگماتیستی خویش استفاده می‌کند.

۱۴. نتیجه‌گیری

باتوجه به آنچه گفته شد، کتاب حاضر با ترجمه روشن و گویا و معادل‌گذاری‌های فارسی مناسب و از همه مهم‌تر تفسیر هگل از سوی فیلسوفان بزرگ قرن بیستم اروپایی توانسته است با حفظ روح اندیشه خود هگل دگردیسی اندیشه (سرنوشت فلسفه) او را با تحلیل تبعات سیاسی و اجتماعی در جریان مارکسیستی‌اش و تحلیل اگزیستاسیالیستی و پدیدارشناختی در جریان تفکر فرانسوی آغاز شده از کوژو تا دریدا برای خواننده به تصویر بکشد. به سخن دیگر، سینربرینک آینده هگل‌گرایی را نه تنها در قرن بیستم بلکه در قرن بیست و یکم نیز به تصویر می‌کشد و چنین تصویری از هگل‌گرایی معاصر چیزی جز به‌روزرسانی اندیشه فیلسوف نیست و این همان نیاز فکری جامعه ایرانی ماست که در بند قبلی بر آن تأکید کردیم. اما درباره ترجمه این کتاب باید بگوییم که برخی معادل‌های فارسی واژه‌ها باید اصلاح شوند، مثل «narcissistic» در صفحه ۱۶ که پیش‌تر توضیح داده‌ایم. خواندن این کتاب را به دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکتری فلسفه در دروس مربوط به فلسفه معاصر و فلسفه هگل که در آن‌ها درباره نفوذ و اهمیت نظام هگل بحث می‌شود توصیه می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای فهم این موضوع، بنگرید به مقاله «ارکیده‌های وحشی» رورتی (۱۳۸۴) که در آن زندگی‌نامه و سیر فکری خود را بیان کرده است.
۲. برای آشنایی با جایگاه هگل در فلسفه تحلیلی، بنگرید به Nuzzo 2011.
۳. البته ناگفته پیداست که تفکر هگل در کشور ما ایران نیز از پنجاه سال پیش نفوذ قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است و برخی از کتاب‌های هگل و کتاب‌های مفسران هگل نیز به فارسی ترجمه شده‌اند. محققان زیادی در این حوزه وجود دارند، از حمید عنایت تا نسل جوان و افرادی مثل دکتر محمد مهدی اردبیلی که ویراستار کتاب شناخت هگل‌گرایی است، که تحقیقات و تألیفات و ترجمه‌های زیادی درباره هگل و تفکر هگل منتشر ساخته و می‌سازند. ایشان مقالاتی نیز درباره هگل در مجله پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز منتشر کرده‌اند، برای مثال، اردبیلی ۱۳۹۵.

۴. درباره نقش هگل در فلسفه مکتب کیوتو، بنگرید به Heisig 2001.
۵. برای آشنایی با تمامی نوشته‌های نویسنده اعم از کتاب، مقاله، کنفرانس، و غیره، بنگرید به وبسایت شخصی ایشان به آدرس زیر:

<www.Robert Sinnerbrink - Macquarie University.htm>.

6. King Keenan 2004.

7. Sinnerbrink 2009.

۸. از دهه ۷۰ و ۸۰ به بعد شاهد ظهور جنبش زنان یا فمینیسم در اروپا هستیم که در این میان سیمون دوبوار با کتاب جنس دوم در سرآغاز این جنبش قرار گرفته است و در دهه ۹۰ و ابتدای قرن جدید شاهد انتشار کتاب‌هایی درباره فمینیسم و تفسیرهای فمینیستی از فیلسوفان از افلاطون تا هگل و نیچه هستیم. برای نمونه، بنگرید به Jagentowicz Mills 1996.

۹. *واسازی هگل* که مجموعه‌ای از نوشته‌های متفکرانی از جمله دریدا، کریچلی، و دیگران است و در آن به تفسیر هگل پرداخته‌اند (دریدا و دیگران ۱۳۹۱).

۱۰. برای دسترسی به مقاله ماتیو شارپ، بنگرید به Sharp 2008.

۱۱. رنسانسی که در اواخر قرن بیستم به‌ویژه از دهه ۸۰ به بعد در پراگماتیسم کلاسیک از جانب رورتی و دیگران رخ داد خوانشی نو از پراگماتیسم ارائه داد که امروز به نئوپراگماتیسم (neopragmatism) معروف شده است.

کتاب‌نامه

اردبیلی، محمدمهدی (۱۳۹۵)، «بازخوانی انتقادی عناصر مفهومی اندیشه کی‌یرکگور بر مبنای ضدیتش با نظام هگلی»، پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، دوره ۱۰، ش ۱۹، پاییز و زمستان. باقرزاده مشککی‌باف، محسن و محسن حبیبی (۱۳۹۸)، «افشای کلیت نهفته در تکینگی: تحلیل بخش یقین حسی از کتاب پدیدارشناسی روح هگل»، پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، دوره ۱۳، ش ۲۹، زمستان.

دریدا، ژاک و دیگران (۱۳۹۱)، *واسازی هگل*، ترجمه محمدمهدی اردبیلی و مهدی پارسا، تهران: رخ داد نو.

رورتی، ریچارد (۱۳۸۴)، *فلسفه و امید اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر نی.

سینزیرینک، رابرت (۱۳۹۵)، *شناخت هگل‌گرایی*، ترجمه مهدی بهرامی، ویراسته محمدمهدی اردبیلی، تهران: لاهیتا.

Asghari, Muhammad (2019), "The Priority of Literature to Philosophy in Richard Rorty", The Quarterly Journal of *Philosophical Investigations*, vol. 13, Issue 28, Autumn.

- Brandom, R. (2000), *Articulating Reasons: an Introduction to Inferentialism*, Cambridge: Harvard University Press.
- Heisig, J. (2001), *Philosophers of Nothingness: An Essay on the Kyoto School*, California: University of California Press.
- Jagentowicz Mills, Patricia (ed.) (1996), *Feminist Interpretations of G.W.F. Hegel*, Pennsylvania: The Pennsylvania State University Press.
- King Keenan, Dennis (ed.) (2004), *Hegel and Contemporary Continental Philosophy*, Albany: SUNY Series in Hegelian Studies.
- Nuzzo, Angelica (2011), *Hegel and the Analytic Tradition*, London: A & C Black.
- Rorty, Richard (1982), *Consequences of Pragmatism: Essays*, Minnesota: University of Minnesota Press.
- Rorty, Richard (2007), *Philosophy as Cultural Politics: vol. 4: Philosophical Papers*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Sharp, Matthew (2008), "Review Article: Robert Sinnerbrink, *Understanding Hegelianism*", *Parrhesia*, no 4: <www.parrhesiajournal.org>.
- Sinnerbrink, Robert (2009), "The Hegelian 'Night of the World': Žižek on Subjectivity, Negativity, and Universality", *International Journal of Zizek Studies*, ISSN 1751- 8229, vol. 2, no. 2.
- Tesa, Italo (2003), "Hegelian Pragmatism and Social Emancipation: An Interview with Robert Brandom" in *Constellations*, vol. 10, no. 4, Blackwell: <<http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1046/j.1351-0487.2003.00353.x/full>>.

